

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

در محکمهء اسلامیت های سبز

در پی این پرسش که: «آقای نوری علا به دنبال چیست؟»، از خود می پرسم که من برآستی به دنبال چیستم که برخی از اشخاص را اینگونه برآشفته می کند؟ و آیا برآستی اگر توانستم به این پرسش پاسخ در خوری دهم آنگاه خیال این برآشفتهگان راحت خواهد شد و یا، نه، این پرسش فقط بهانه ای است در راستای طرح پرونده ای علیه جستجوی من برای آنچه که پرسشگر خود به روشنی می داند که چیست؟ مقاله ای که هفتهء پیش با همین عنوان پرسش گرانه منتشر شده، اگرچه با یک پرسش آغاز می کند اما پی یافتن پاسخی برای آن نمی رود و فقط می کوشد از طریق ادعائیهء دادستانی پریشان گوی و درهم نویس، که فقط به درد دادگاه های اسلامیت می خورد، حکم ممنوع القلمی مرا از دادگاه بگیرد...

esmail@nooriala.com

دوستان نادیدهء ارجمندم در «گویا نیوز» چهار سالی بیشتر است که هر جمعه نوشتهء مرا در سایت پر خوانندهء خود منتشر می کنند و تا کنون نیز، جز یک بار که بنظر شان مطلبی با سیاست حرفه ای (و نه مواضع سیاسی) شان نمی خواند، ضمن انتشار آن، به من تذکر دوستانه هم نداده اند. در عین حال، آنها، با کمال بی طرفی، آنچه را هم که در پاسخ برخی سخنانم به دست شان رسیده منتشر کرده اند؛ اما نمی دانم پر کاری من یا کم کاری مخالفان نظرات من موجب گردیده که برخی ها یک باره خشمگین شده و از «گویا نیوز» خواسته اند تا، اگر نمی توانند از انتشار مطالب من خودداری کند!، از این پس لاف در برابر هر مقالهء من مطلبی را هم در رد آن بیاورد تا «موازنه برقرار شده» و «از زیان هائی که من به سکولاریسم می زنم!» جلوگیری شود.

بی اختیار یاد شرطی که حکومت اسلامی در سال های بعد از انقلاب برای ناشران گذاشته بود می افتم که: «کتاب های نوشته شده در قبل از انقلاب (مثلاً، دو قرن سکوت زرین کوب یا آثار تاریخدانان در مورد تاریخ اجتماعی ایران) در صورتی قابل تجدید چاپ اند که نویسندگان حکومتی در زیر هر صفحه از کتاب زیرنویس گذاشته و از نقطه نظر اسلامی مطالب نویسندگان را در جا رد کنند!»

من البته مانعی در اجرای این پیشنهاد نمی بینم و موافقم که در زمینهء مطالبی که هر هفته طرح می کنم تعادلی ایجاد شود و نظرات مخالفان نیز منعکس گردد. این گوی و این میدان. مطمئنم که گردانندگان گویا نیوز نیز مشکلی با این کار ندارند ولی اگر این کار تحقق نیافت تقصیر من نیست. منتقدان هم بهتر است کمی بخود زحمت بدهند تا یک وقت ملت ایران فریب حرف های مرا نخورد.

اما در پی این پرسش که: «آقای نوری علا به دنبال چیست؟»، از خود می پرسم که من برآستی به دنبال چیستم که برخی از اشخاص را اینگونه برآشفته می کند؟ و آیا برآستی اگر توانستم به این پرسش پاسخ در خوری دهم آنگاه خیال این برآشفتهگان راحت خواهد شد و یا، نه، این پرسش فقط بهانه ای است در راستای طرح پرونده ای علیه جستجوی من برای آنچه که پرسشگر خود به روشنی می داند که چیست؟

مقاله ای که هفتهء پیش با همین عنوان پرسشگرانه منتشر شده، اگرچه با یک پرسش آغاز می کند اما پی یافتن پاسخی برای آن نمی رود و فقط می کوشد از طریق ادعائیهء دادستانی پریشان گوی و درهم نویس، که فقط به درد دادگاه های اسلامیت ها می خورد، حکم ممنوع القلمی مرا از دادگاه بگیرد، چرا که مضمون پیشنهاد او این است که «اگر نوشته هائی دریافت کردید که نظرات آقای نوری علا را به چالش می کشند و آن را قابل انتشار می یابید، حداقل برای مدتی آن نوشته را در سمت چپ مقالهء ایشان، در ابتدای ستون "در همین

زمینه "منتشر کنید؛ و - من اضافه می کنم که - «اگر هم پیدا نشد لابد از انتشار مقاله های بی پاسخ ایشان خودداری فرمائید». این البته دلیل خانه نشینی فعلی «فاطمی» خانمی است که چادر ندارد؛ والا طرز تفکر همان است که حکومت اسلامی، در رسیدن به اقتدار، انجام می داد - بی آنکه کتمان کنم که من از هرگونه واکنش انتقادی، بهر صورت که باشد، سخت استقبال می کنم و انتقاد را دانشگاه هر نویسنده و متفکری می دانم. اما، حال که در عالم واقعیت پرسشگری در کار نیست، ببینیم که نویسنده پرسشگر چه حرف حسابی دارد. و در بادی امر چنین بنظر می رسد که مشکل ایشان با دو اصطلاحی است که من در نوشته هایم بکار می برم و ایشان از قیافه آنها خوشش نمی آید. پس بد نیست اندکی به این دو «اصطلاح تکفیری» بپردازیم. نخستین اصطلاح «سکولاریسم نو» است. نویسنده ظاهراً پرسشگر می گوید: «هرچند هنوز در مورد معنی و تعریف دقیق واژه یا مسلک سکولاریسم اختلاف نظرهایی وجود دارد، اما به هر حال می توان به تعریف هائی از آن در بسیاری از واژه نامه ها و دایره المعارف ها دست یافت. ولی آیا "سکولاریسم نو"، که قاعداً معادل انگلیسی آن باید Neo Secularism یا New Secularism باشد، هم مانند سکولاریسم مفهومی تعریف شده است؟ برای پاسخ به این سؤال کافی ست سری به Google بزنید و دو واژه فوق را جستجو کنید. در بالای صفحه نتایج جستجو ابتدا لینک مربوط به سایت آقای نوری علا را می بینید و بعد از آن هم مقاله ای به قلم ایشان در باره سکولاریسم نو!! لینک های بعدی هم نوشته های مختلفی را مشاهده خواهید کرد که در آنها احیاناً واژه های فوق وجود دارند. به این ترتیب می توان به این نتیجه رسید که اصولاً "سکولاریسم نو" توسط خود آقای نوری علا ابداع یا اختراع شده است! اگر چنین نیست من از همین جا از آقای نوری علا خواهش می کنم نوشته یا مقاله جامعی در باره «سکولاریسم نو» را به من و سایر طرفداران سکولاریسم معرفی کنند که البته مستقل از ایشان و سایت شان به نگارش درآمده باشد!»

باللعب! من خیال می کردم که اگر سال ها است در کشور یک نویسنده ایرانی چیزی بیش از آفتابه اسلامی به ثبت اختراعات نرسیده، او حداقل حق دارد در حوزه های «غیر تکنولوژیک!» برای بیان حرف و نظر خود دست به ابداع و اختراع واژه و اصطلاح بزند. نمی دانستم که ما ایرانی ها حق این کارها را هم نداریم و اکنون که «سکولاریسم نو» در واژه نامه ها و دائرة المعارف ها دارای تعریفی نیست و در گوگل هم نمی شود درباره اش مطلبی جز مقالات من پیدا کرد، کار برد آن از جانب من ممنوع است و من حق ندارم در حوزه اندیشه، حتی در حد مصرف واژه هایم در نوشته های خودم، دست به اختراع و ابداع بزنم. من البته آگاهم که «ابداع» در اسلام عزیز با «بدعت» هم ریشه است و این عمل در نظر اسلام نیست ها «مکروه» و «مزموم» شمرده می شود؛ اما نفهمیدم که در نظر یک مدعی «سکولار بودن» گناه واژه سازی در چیست؟ براستی ما چرا خود را اینقدر حقیر و بیچاره می شماریم که بخود حق نمی دهیم اگر فکر نوئی به سرمان آمد برای بیانش دست به واژه سازی بزنیم و تنها کار مان مصرف بر ساخته های نویسندگان واژه نامه ها و دائرة المعارف هائی نباشد که خود، در هر تجدید چاپ، هزاران واژه جدید را که در زبان علمی و محاوره آفریده شده اند بر گنجینه خود می افزایند؟ در عین حال، کار من در صورتی موجب اغتشاش ذهنی می شد که خود، در پی ابداع ترکیب «سکولاریسم نو»، دست به تعریف و تعریض آن نزده بودم حال آنکه یکی از ایرادهای وارد شده به من آن است که در این مورد راه افراط را پیموده ام و، در چهار سال اخیری که نشریه سکولاریسم نو را منتشر می کنم، از راه

تولید ده ها مقاله و کتاب و سخنرانی و برنامه تلویزیونی، کوشیده ام معنای این ترکیب را حتی به کم سواد ترین مخاطبانم هم شیرفهم کنم؛ اما حالا می فهمم که راه خطا رفته ام چرا که پرسشگر نازک بین ما می گوید: «من از همین جا از آقای نوری علا خواهم می کنم نوشته یا مقاله جامعی در باره "سکولاریسم نو" را به من و سایر طرفداران سکولاریسم معرفی کنند که البته مستقل از ایشان و سایت شان به نگارش درآمده باشد!» ایشان سپس یک پله بالاتر رفته و بی رحمانه می افزایند که: «آقای نوری علا بوضوح می پذیرد که آنچه در مورد "سکولاریسم نو" می گوید، "تجدید نظر و نوآوری" است و یادآوری می کند که این کار او تاکتیکی نیست!» و من، وقتی به این گناه کبیره فکر می کنم، تمام پیکرم به رعشه می افتد و یاد اصطلاح «تجدید نظر طلبی» در اردوگاه استالینیست ها و عاقبت کارشان می افتم (آنها می گفتند که، مثلاً، مائوئیست ها "رویزیونیست" اند!).

باری، اگرچه می توانم ده ها مطلب فرنگی را بر روی همین اینترنت معرفی کنم که در آنها به اصطلاح «نیو سکولاریزم» پرداخته شده (هرچند که اکثر آنها به احتجاجات فلسفی - مذهبی می پردازند و یافت نشدن شان احياناً بدان خاطر بوده که منتقد کار کردن با گوگل را بخوبی بلد نیست)، و اگرچه می توانم از مخاطب کنجکاو بخواهم که با استفاده از تکه «جستجو» این ترکیب را بیشتر تعقیب کند تا ببیند که جز مقالات من با ده ها مقاله به زبان فارسی روبرو خواهد شد که این اصطلاح را به معنایی که من پیشنهاد می کنم بکار برده اند، اما دریغ می آید که مدال ابداع و اختراع این «مفهوم / واژه» را به سینه خود زنم و تا جمعه های دیگر تفرج کنان به گردش دروم.

پس، در فضای همین تشبیه مقاله، منتقدم به یک دادگاه، خطاب به این پرسنده و گوینده می گویم که: «بله، آقای دادستان، من این گناه را می پذیرم و به کرده خود اقرار می کنم. حال، چیست فرمان شما؟ این جرم در دفتر شما چه مجازاتی دارد؟»

اما، خوش خیالی است اگر تصور کنم که اتهام من تنها این نوآوری مکروه است. نه، قضیه از این هم بیخ دار تر به نظر می رسد. دادستان محترم، یکباره به قلب «جنایت» نزدیک تر می شود و می گوید: «تا اینجا کار نمی توان به نوشته ها و "جمعه گردی" های آقای نوری علا ایراد اساسی گرفت. هر کسی حق دارد در باره مفهومی بحث کند، در مورد آن به چالش بپردازد و حتی مفهوم جدیدی را پیشنهاد کند، حتی اگر آن مفهوم نو مورد استقبال چندانی قرار نگیرد. اما صحبت بر سر این است که آقای نوری علا با این کار خود را از هر قیدی آزاد می سازد تا تحت عنوان "سکولاریسم نو" جنبش آزادیخواهانه مردم ایران را آن گونه که دلش می خواهد "تحلیل" کند و در این راه از هرگونه برجسب زنی، تخطئه و گاهی دشنام به نقش آفرینان جنبش سبز ابائی نداشته باشد».

ایشان توضیح نمی دهد که آن «قید» کدام است که در تحلیل جنبش سبز نباید خود را از آن خلاص کرد؛ اما می گوید که آن «قید» باعث می شود که آدمی «آن گونه که دلش می خواهد "تحلیل" نکند!» قید جالبی است و حق بود در نحوه تشکل و اعمال آن هم نکاتی را راهنمایی می کردند تا تحلیل گران معصوم دیگر بی هوا خود را از دست آن خلاص نکنند.

باری، بدین سان پی می بریم که اتهام اصلی من نه «ابداع اصطلاح سکولاریسم نو» که استفاده ابزاری کردن از آن علیه «نقش آفرینان جنبش سبز» است. اما اینکه این استفاده ابزاری از سکولاریسم نو چگونه انجام می گیرد جایی در «ادعا نامه» ندارد و آقای دادستان حتی توضیح نمی دهد که اختراع «سکولاریسم نو» چگونه باعث شده که من از آن «قید» کذائی خلاص شده ام تا «جنبش آزادیخواهانه مردم ایران را آن گونه که دلم می خواهد تحلیل کنم». و، در عین حال، معلوم هم نیست که من از کی موظف شده ام که این جنبش را آنگونه که دل آقای دادستان می خواهد به تحلیل بکشم. ایشان متأسفانه هنوز زندان و داغ و درفش ندارند تا «دلخواه خود» را به نویسندگان سرکش حالی کنند.

اما «تحلیل» به کنار، نکته در این است که من، از طریق آزاد شدن از آن «قید» مرموز قادر گشته ام که نسبت به «نقش آفرینان جنبش سبز» به «برچسب زنی، تخطئه و گاهی دشنام» بپردازم. بله، محاکمه، جدی جدی، دارد به مراحل خطرناکی کشیده می شود. یعنی، هنوز «نقش آفرینان» مورد علاقه آقای دادستان به قدرت نرسیده، کسانی از جانب شان دست به محاکمه، منتقدان زده اند، و با مهارت تمام مشغول نشان دادن این نکته ظریف اند که «سکولاریسم نو» نه برای بیان یک اندیشه سیاسی که برای «برچسب زنی، تخطئه و گاهی دشنام» به مقام معظم رهبری نقش آفرینان جنبش سبز ابداع شده است. حال باید دید که این «برچسب زنی، تخطئه و گاهی دشنام» چگونه و از چه طریقی انجام می شود؟ از نظر ایشان، نخست از طریق مطرح کردن «تئوری توطئه» (که البته نقش ایده سکولاریسم نو در این طرح چندان مورد عنایت آقای دادستان قرار نگرفته و آن مقوله به راحتی به طاق نسیان سپرده می شود). البته انصاف حکم می کند که همین جا اقرار کنم که من از پیش از انجام انتخابات خرداد 88 به این نتیجه رسیده بوده ام که چون تنها بدیل حکومت اسلامی یک حکومت سکولار است، و این نکته را اسلامیت ها (چه بنیادگرا و چه اصلاح طلب) زودتر از روشنفکران بی اعتقاد به حکومت مذهبی دریافته اند، همگی شان مجدانه در پی نفی ضرورت و فواید یک حکومت غیرمذهبی در ایران هستند. حتی چند بار جرأت کرده ام که از «نقش آفرینان جنبش سبز» مطالبی را هم در این راستا نقل کنم و، مثلاً، این نکته نغز آقای محمد خاتمی را به یاد خوانندگان بیاورم که بارها خطاب به یاران شان گفته شده که: «اصلاحات می خواهد شرایطی که باعث استقرار سکولاریسم می شود بوجود نیاید». آقای دادستان هم همین را از سخن من فهمیده اند اما بنظر مبارک شان رسیده که اینگونه سخنان با خواستاری حکومتی سکولار منافاتی ندارد و منشاء ایراد و نقد من نوعی «دائی جان ناپلئونیس» است. مثلاً، آنجا که ایشان از من چنین نقل می کند که گفته ام: «یک جریان تقریباً نامرئی اما مهم حضور دارد و آن کوشش همه اسلامیت ها، چه اصول گرا و چه اصلاح طلب، چه نشسته در قدرت و چه گرفتار کنج زندان کودتاچیان، است برای جلوگیری از مطرح شدن "خواستاری حکومت جدا از مذهب و ایدئولوژی" - که من از آن با عنوان "سکولاریسم نو" یاد می کنم».

بفرمائید، دم خروس را می بینید؟ از این واضح تر هم می شود خیالاتی شدن کسی را نشان داد؟ آن هم در سرزمینی که گویا همه «نقش آفرینان جنبش سبز» کار و بارشان را رها کرده اند تا حکومتی سکولار را در ایران مستقر کنند، و لابد اگر هم علیه آن حرف می زنند برای آن است که «علی آقا رهبر» از نیت انسانمدارانه و سکولار آنها بوئی نبرد.

در اینجا، آقای دادستان، که کمی شوخ هم تشریف دارند، اظهار لحنیه می کنند که: «یعنی در پشت صحنه هر آنچه در ایران رخ می دهد، همه به زندان افتادن های آزادی خواهان، کشته شدن شان، شکنجه شدن شان، مورد تجاوز قرار گرفتن شان، همه و همه یک "جریان نامرئی" وجود دارد که فقط یک هدف دارد. این که نگذارد "سکولاریسم نو" آقای نوری علا مطرح شود!!» (لابد خنده رئیس دادگاه و تماشاچیان!)

اما این نکته را نمی فهمم که اگر سخنان من باد هوا و خیالات است این آقای دادستان چرا اینقدر جوش آورده و در مورد من برای حکومت آینده «نقش آفرینان جنبش سبز» پرونده سازی می کند؟ شاید خیال می کند آن کشته ها و شکنجه شده ها و تجاوز دیده ها آنقدر خنگ بوده اند و هستند که نفهمند من پرت و پلا می گویم و هدف «نقش آفرینان جنبش سبز» چیزی جز استقرار حکومتی سکولار در ایران نیست و لذا ممکن است، خدای نکرده، با پیکرهای پرشیده شان از رهبران داهی خویش دوری کنند و به راه سکولاریسم نوی ابداعی من بیایند. بگذارید باز هم اقرار کنم: با سکولاریسم نو و بدون آن هم، من رهبری سراپا خطای «نقش آفرینان جنبش سبز» را دلیلی بر نفع شدن این همه جان جوان می دانم. نیز اقرار می کنم که حضور «نقش آفرینان جنبش سبز»، چه در داخل و چه در خارج کشور، را حضوری حساب شده و با پشتوانه مالی وسیع و همدلی برخی از حکومت های غربی دانسته ام که، متأسفانه، بخاطر خشونت سبع حاکمان بنیادگرای اسلامی عقیم مانده است. هرچند که خوشحالم از اینکه همین سرکوب موجب شده تا جنبش سبز به سرعت رادیکالیزه شده و عنان اش از دست «نقش آفرینان جنبش سبز» در رفته باشد، آن سان که برای کلاه آنها تا اطلاع ثانوی پشمی باقی نماند. اما برای این اظهار نظر نیز نیازی به اختراع سکولاریسم نو نبوده است.

اما سیل اتهامات ادعای سر پایان ندارد. اعتقاد به توطئه کم بود؟ اتهام بعدی چون پتک فرود می آید. جرم دیگر من پیشنهاد واژه «انحلال طلبی» بجای «براندازی» است. من اظهار نظر کرده ام که چون کیفیت مبارزه با حکومت اسلامی را خود حکومت با رفتارش نسبت به مخالفان تعیین می کند، ما نباید خودمان را سرگرم بحث در «روش» مبارزه کنیم و لازم است که بیشتر به «هدف» آن بپردازیم؛ هدفی که چیزی جز پایان دادن به حکومت اسلامی و لغو قانون اساسی آن نیست؛ و استفاده از اصطلاح «انحلال طلبی» در این راستا است که توجه ما را از روش (مثلاً بی خشونت / با خشونت) به مقصد اصلی مان معطوف می کند.

آقای دادستان، که در طول ادعای تیزهوشی خود را بصورت دایم التزایدی از دست می دهد، از این استدلال چنین می فهمد که: «به زعم آقای نوری علا کافی است به جای "براندازی" از واژه "انحلال طلبی" و "دولت در سایه" استفاده کنیم - که نه بر خلاف قانون اساسی است و نه قابل تعقیب جزائی - [و] بعد هر کار که دلمان خواست می توانیم بکنیم!!»

ایشان حتی این را نمی فهمد که روی خطاب من در زمینه «انحلال طلبی» تنها با مبارزان خارج کشور است و کسی از «نقش آفرینان جنبش سبز» توقع اینگونه خطر کردن ها را ندارد. اما، در عین حال، «ایجاد دولت سایه» (و نه «حکومت سایه») در هیچ کجای دنیا جرم نیست و هر دسته و گروه و حزبی که در بازی سیاسی شرکت می کند می تواند برای روزی که به قدرت می رسد یک «دولت سایه» معرفی کند. همانگونه که، مثلاً، آقای کروبی در جریان مبارزات انتخابی خود معاون رئیس جمهور و وزیر امور زنان اش را معرفی کرد.

اما هنوز نفسم از این دفاع جانانه بجا نیامده که آقای دادستان اتهام بعدی را مطرح کرده و می گوید: «اما استفاده از واژه "انحلال طلبی" به نظر آقای نوری علاوه اولین گام است. وی گام بعدی را "آلترناتیوسازی" و تشکیل "دولت در سایه" می داند که طی چندین جمعه گردی در مورد آن توضیح می دهد و سر انجام در جمعه گردی 26 آذر خود "برنامه" ی پیشنهادی خود را برای ساختن یک آلترناتیو و "انحلال جمهوری اسلامی" ... اعلام می کند».

می بینم که لحن دارد عوض می شود، جدی می شود، و نمایشی که در ذهنم به یک دادگاه واقعی تشبیه شده برآستی، و در واقعیت جاری بر روی صفحات اینترنتی، در حال رخ دادن است. می توانم چشم بر هم نهم و «دادگاه» را مجسم کنم که در آن مرا، با لباس خواب و دمپائی «اسلامی» سبز، میان جمعیتی غریبه نشانده اند و ما همگی به سخنرانی قضائی - امنیتی دادستان محترم گوش سپرده ایم. و او، با لذتی شرلوک هولمز، هر لحظه مچ گیری جدیدی را به نمایش می گذارد؛ تا عاقبت - نیشخند پیروزی بر لب - از افراد حاضر در محکمه بپرسد:

«آیا قضیه به همین سادگی است؟ آقای نوری علاوه آیا واقعاً این قدر ساده اندیش است یا این که با مطرح کردن این گونه پیشنهادها، به گفته خودمانی، همه را سرکار گذاشته است؟!»
از این گیج و غافلگیر کننده تر نمی شود: چرا آدم یا باید ساده اندیش باشد و یا بکوشد تا همه را سر کار بگذارد؟ آیا گزینه سوم و چهارم وجود ندارد؟ چرا این جاعل سکولاریسم نو می خواهد، بی هیچ ساده اندیشی و در نهایت زرنگی، همه را سر کار بگذارد؟ بگذارد که چه بشود؟
باید صبر داشت. آقای دادستان ورق آس را برای آخر بازی نگاه داشته است: «بله، حق با آقای نوری خلاصه وقتی می گوید که طرفداران سکولاریسم در ایران کم نیستند. نگارنده هم از طرفداران سکولاریسم است(!). ولی (رو به متهم می کند) شما آقای نوری علاوه با این سکولاریسم نوئی که مطرح می کنید، به سکولاریسم واقعی صدمه بزرگی می زنید!»

نفس ها در سینه ها حبس می شود. همه چشم ها به دهان دادستان دوخته شده تا درباره این «صدمه بزرگ» توضیح دهد. و او، مغرورانه، نگاهی به همه سوی سالن می اندازد، حمایل دادستانی را روی شانه هایش جابجا می کند، سرفه کوچک و ملیحی را با کلماتش در هم می آمیزد و می گوید:
«آخر سکولار بودن به این معنی نیست که بی محابا بر هرچه و هر که مذهبی است، یا گرایش هائی از دین و مذهب دارد، بتازید و به این بهانه هرچه دلتان خواست بگوئید!»

صحیح! تازه گوهر اتهام را می فهمم: سکولاریسم نو را اختراع کرده ام، مدعی شده ام که جنبش سبز هم به گوهر سکولار است، و پیشنهاد کرده ام که باید راهی پیدا کنیم تا حکومت اسلامی منحل شود و برای این کار سفارش کرده ام که در خارج کشور یک آلترناتیو سکولار بوجود آوریم؛ اما اصل قضیه هیچ کدام اینها نیست. خود آقای دادستان هم سکولار از آب درآمده است. حالا روشن می شود که خیانت اصلی من آن بوده که «بی محابا بر هرچه و هر که مذهبی است، یا گرایش هائی از دین و مذهب دارد، تاخته ام و به این بهانه هرچه دلم خواسته گفته ام».

یکباره چهار سال گذشته عمرم جلوی چشمم، همچون بر پرده سینما، رژه می روند. خودم را می بینم که شب ها و روزهای دراز روبروی کامپیوتر یا جلوی دوربین نشسته و مطالبی را نوشته و گفته ام که هدف اش لطمه زدن به «نقش آفرینان جنبش سبز» بوده است، آن هم نه بدلائیل سیاسی بلکه بدان دلیل که آنها یا مذهبی بوده اند و یا گرایش هائی از ("به" بهتر نیست؟) دین و مذهب داشته اند.

از خود می پرسم که برآستی چرا چنین کرده ام؟ مگر نه اینکه همواره نوشته ام که «هدف سکولاریسم آزاد کردن ادیان و مذاهب و دگراندیشی های گوناگون از چنگال حکومت های ایدئولوژیک - مذهبی است؟ رسیدن به تنوع عقاید و تكثر باور ها است؟» پس چرا کاری کرده ام که دادستان عزیز ما خون اش بجوش بیفتد و، از جانب مذهبی ها و یا کسانی که به دین و مذهب گرایش دارند (یعنی یک کمی مذهبی هستند؟)، بکوشد تا هرچه را بافته ام پنبه کند؟

سکوتی سنگین بر همه جا مستوای می شود. رئیس دادگاه رو به من می کند و می گوید: «آیا متهم در برابر فرمایشات مدعی العموم محترم دفاعی دارد که به محضر دادگاه سبز اسلامی ارائه کند؟» ترسان از جای بر می خیزم و می گویم: «جناب آقای رئیس! فقط اجازه دهید یک نکته را که آقای دادستان محترم از قلم انداخته اند با خواندن پاراگرافی از یکی از مقاله هایم یادآور شده و در پی آن خود را به دست عدالت سبز اسلامی شما بسپارم».

رئیس با بی حوصله گی می گوید: «بخوانید. اما زیاد طولانی نشود. در محضر دادگاه جای جمعه گردی نیست».

و من کتاب «سکولاریسم نو برای ایران» ام را باز می کنم و این پاراگراف را از صفحه 29 آن می خوانم: «به سی ساله گذشته کشورمان که بنگریم در می یابیم که چگونه "اسلامیست ها" با فریبکاری آگاهانه و عامدانه (مثلاً، رجوع کنید به سخنان خمینی در پاریس) توانستند یک حکومت غیرمذهبی اما استبدادی را، به مدد شعارهای غربی آزادیخواهی و جمهوری طلبی و حاکمیت ملی، سرنگون کرده و حکومتی را جایگزین آن کنند که رفته رفته پوسته دروغین به وام گرفته از غرب خود را کناری زده و چهره واقعی ضد اصول انسانمداری و دموکراسی و سکولاریسم خویش را آشکار ساخته است. بطوری که امروز می توان به راحتی ادعا کرد که حکومت مسلط بر ایران، در هر دو شکل بنیادگرا و اصلاح طلب اش، حکومت "اسلامیست" ها است و نه حکومت «دموکراتیک مسلمانان» و غیر آنان. چنین رژیمی ربطی به حکومت غیرمذهبی و ملی جامعه ای دارای اکثریتی مسلمان ندارد که به حقوق صاحبان ادیان و مذاهب دیگر و بی اعتقادان به هرگونه دین و شریعتی احترام می گذارد و خادم همه آحاد "ملت" است و برایش زن و مرد، مؤمن و بی اعتقاد، و با حجاب و بی حجاب تفاوتی نمی کند. "اسلامیسم" یک ایدئولوژی است؛ دارای رهبران و "کتاب های مقدس" و برنامه برای همه اجزاء جامعه است؛ برایش بین سپهر خصوصی و عمومی تفاوتی وجود ندارد و رهبران اش مجازند که تا درون اطاق خواب های مردم نیز سرک کشیده و امر به معروف و نهی از منکر کنند. و چون اسلامیسیم یک ایدئولوژی است چاره آن هم در خواستاری حکومتی بی مکتب و مذهب، یا جدا از هرگونه مکتب و مذهب، است. حکومتی که در عرف سیاسی "سکولار" خوانده می شود. بر همین اساس هم هست که می توان چنین نتیجه گرفت که سکولاریسم

با مسلمانان - یا مسیحیان و یا بهائیان و زرتشتیان - سر جنگ ندارد و، در سرزمین های مسلمان نشین، اسلامیسم را همچون یک ایدئولوژی مزاحم و غیرانسانی در آماج خود قرار می دهد».

کتاب را می بندم و با حسرت به رئیس دادگاه می گویم: «آقای رئیس! مشکل این آقای دادستان عدم درک تفاوت بین مسلمان و اسلامیت است. اگر روزی آنها که آقای دادستان از ایشان با عنوان "نقش آفرینان جنبش سبز" نام می برد به ما نشان دهند که از اسلامیسم دور شده و مسلمانانی خواستار حکومتی غیرمذهبی (سکولار) هستند، مطمئن باشید که سکولارهای مسلمان و غیرمسلمان ایران کوشا ترین و سازنده ترین همکاران آنها خواهند بود. اما، هیئات که بین "بازگشت به دوران طلایی خمینی" و "خواستاری یک حکومت غیرمذهبی" دره ای عمیق وجود دارد که ما سکولارها در یک سوی آن و اسلامیت های نقش آفرین در جنبش سبز مورد اشاره آقای دادستان در سوی دیگر آن ایستاده ایم. در نتیجه، عدالت اقتضا می کند که خود این آقای دادستان اسلامیت را با آدم منصف تری تاخت بزنید».

رئیس دادگاه، بی اعتناء به من، نگاهی پرسشگر به دادستان می کند و او در جواب متن ادعانامه را در دست گرفته و از روی آن چنین می خواند: «لازم می دانم... یادآوری کنم که هدف من از چند عبارت فوق انتقاد حتی غیر مستقیم به هیئت تحریریه گویا نیوز نیست. طبیعتاً این دوستان، به مثابه روزنامه نگارانی با تجربه، برای انتشار یا عدم انتشار هر نوشته یا مقاله ای که دریافت می کنند، دلایل و توجیه هایی دارند که به هر ترتیب محترم است. اما خواهش می کنم به پیشنهادی که ... آورده ام نیز توجهی بفرمائید، بخصوص اگر قلب تان - حتی تا حدودی - برای جنبش آزادی طلبانه و دموکراسی خواهانه مردم ایران، یعنی جنبش سبز، می تپد که اطمینان دارم چنین است.»

رئیس دادگاه به منشی رو کرده و می گوید: «بنویسید از آنجا که نماینده هیئت تحریریه گویا نیوز در دادگاه حضور ندارد، تصمیم درباره متهم به استعلام از نظر آن هیئت موکول می شود».

و صدای چکش رئیس دادگاه خواب حصار را فقط کمی آشفته می کند.

* . <http://news.gooya.com/politics/archives/2011/01/116017.php>

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com